

* اگر پیشنهاد شود کتابی با عنوان «دفتری را برای فردا» بنویسید، می‌توانید نام چند فصل از آن را - ولو به صورت فرضی- بفرمایید؟

پیشنهاد را نمی‌پذیرم اما می‌توانم خیال کنم که اگر کسی چنین کتابی بنویسد می‌تواند «از دیروز و امروز» شروع کند و اگر به جهان توسعه نیافته تعلق دارد از فردایی که دیروز دیگران در جایی دیگر است بگوید و به فردای بی دیروز و بدون پس فردا می‌رسد و . . . من خیلی به زمان فکر می‌کنم اما جرئت گفتن و نوشتن ندارم فلسفه چیزی جز فکر و بحث زمان نیست ولی هر وقت که شروع کرده‌ام چیزی درباره زمان بنویسم قلمم پیش نرفته است اخیراً یکی از دانشجویانم که تعلق خاطر من به زمان در علائق فلسفی او بی اثر نبوده است رساله خوبی در باب زمان نوشته است من آن رساله را یکی از بهترین رساله‌هایی می‌دانم که دوایطلبان دکتری فلسفه در دانشگاه‌های ما نوشته‌اند.

* آثار و نوشته‌های شما بسیار است و مشتمل بر طیف وسیعی از موضوعات و مسائل. لطفاً نام دو اثر از مهمترین آثار خود را که بدان دلبسته‌اید بفرمایید؟ اگر بنا به تجدید چاپ آنها بشود، چیزی را بدان می‌افزایید؟

من نوشته‌هایم را بعد از چاپ نمی‌خوانم و اگر بخوانم فکر می‌کنم باید آن را لااقل اندکی تغییر دهم و طور دیگر بنویسم متأسفم که غلط‌های تایپی و چاپی کتابهایم زیاد است که در تجدید چاپها گاهی سعی می‌کنم غلطها را اصلاح کنم بهرحال هیچیک از کتابهای من نقد نشده است و اگر کسی درباره آنها چیزی گفته باشد بیشتر از سنخ ملامت و گهگاه تحسین بوده است ملامت و تحسین دیگران ملال‌خیزی و بدی کتاب نیست برای خودم هم مشکل است که یکی را بر دیگری ترجیح دهم زیرا چنانکه پیش از این گفتم مطلب من در همه کتابها یکی است تفاوتی که کتابها با هم دارند از حیث صورت است در یکی نظم و ترتیب کمتر است در یکی بیشتر. فلسفه و سیاست و خشونت را که به صورت دیالوگ است در مدت کوتاهی یکبار نوشته‌ام بعضی کتابها مثل دروغ و روشنفکری و علم و تجدد هم بالنسبه منظم است اما کتابهایی که مجموعه مقالات است حتی اگر همه مقالاتش درباره یک موضوع باشد نظم کمتری دارد از این حیث میان کتابها تفاوت هست. در جای، جای کتابها تفسیرهایی از بعضی آراء فیلسوفان کرده‌ام که با تفاسیر مشهور و متداول اختلاف دارد آن تفاسیر را معمولاً همکارانم نمی‌پسندند آیا من آنها را بگزاف و بلهوسانه بیان نکرده‌ام و شواهد و دلایلی بر راستی و تفسیر خود دارم البته حساب کتابها از این تفسیرها جداست کتابها همه درباره وضع کنونی علم و امکانهای علم و عمل در جهان کنونی و زندگی خودمان است و همه در نظرم یکسانند.

* درباره ادبیات و سبک نوشته‌های شما تفاوت‌های متفاوتی شده است. فعلاً با این مطلب کاری نداریم ولی آیا می‌دانید این سبک چه مقامی لااقل در گفتمان فلسفی امروز ایران پیدا کرده است؟

آنچه می‌دانم اینست که زبان نوشته‌های من هنوز غریب است هرچند که بعضی - تعبیرها و

اصطلاح‌هایی که بکار برده ام در بعضی نوشته‌ها تکرار می‌شود. اگر زبان نوشته‌های من به قول شما به گفتمان مبدل شده بود وقتی درباره سیاسی^۱ترین مسائل کشور که احیاناً مورد نزاع است می‌نویسیم می‌بایست لالقل اطراف نزاع به آن توجه کنند ولی توجه نمی‌کنند و این بی‌توجهی اگر قدری بر اثر توهم‌ها باشد بیشتر به زبان من که زبان آشنا نیست بر می‌گردد من سعی می‌کنم درست بنویسم و چون با شعر انس دارم گاهی هم از زبان شعر مدد می‌گیرم ولی چکنیم که خواننده این زبان را نمی‌پسندد شاید فردا این وضع تغییر کند اما اکنون خوانندگان را نمی‌توان ملامت کرد که چرا زبانی را نمی‌پسندند و نمی‌خوانند وقتی نویسنده نتواند رعایت خوانندگان بکند خوانندگان چه گناهی دارند.

*نظراتان درباره بازار نشر در حوزه فلسفه - امروز و اینجا - چیست؟

کتاب فلسفه زیاد منتشر می‌شود و خوانندگانش هم بالنسبه کم نیست در سالهای اخیر کتابهای بسیار از فیلسوفان معاصر و درباره فلسفه زمان حاضر منتشر شده است مولفان ما هم بعضی کتابهای خوب نوشته‌اند اما اثر فلسفه در علم و عمل کمتر پیدا است امروز نوشته^۲ای از همکاران جوان که در روزنامه چاپ شده بود خواندیم او هم مثل من پرتوقع است و می‌خواست برساند که ما در کشورمان فلسفه و فیلسوف نداریم جوانان در اظهار مطالب جرئت بیشتری دارند چیزی که من مخصوصاً باید بگویم اینست که ما در جاها و مواردی به فلسفه نیاز داریم و اگر در آنجا فلسفه نباشد کمال و پیشرفت حاصل نمی‌شود در علوم انسانی ما فلسفه تقریباً هیچ جایی ندارد گویی دانشمندان و استادان علوم انسانی ما نمی‌دانند که همه بزرگان اقتصاد و جامعه‌شناسی و حقوق و سیاست و زبان‌شناسی و تاریخ و مردم‌شناسی و روان‌شناسی اگر فیلسوف نبوده‌اند صاحب اطلاع وسیع و عمیق در فلسفه بوده‌اند اسن دانشمندان ما فلسفه تعیین نمی‌کرده‌اند بلکه به فلسفه نیاز داشته‌اند و با فلسفه به مقام تحقیق رسیده‌اند علوم انسانی و اجتماعی بی‌پشتوانه فلسفه در بهترین صورت مجموعه‌ای از گزارشهای آماری خواهد بود این فلسفه است که به دانشمندان علوم اجتماعی در یافتن و طرح مسائل و تشخیص آنها در شبه مسائل کمک می‌کند مقام دیگری که فلسفه در اینجا می‌تواند راهنما باشد مقام وضع قوانین و قانونگذاری است توجه سقراط و افلاطون و ارسطو و قانون و قانونگذاری بی‌وجه نبوده است. قانونگذار باید دریافته باشد که شهر و کشورش چه می‌تواند و چه می‌خواهد و چه باید بکند و برای رسیدن به مقصد چه وسایلی باید برانگیزد و روابط میان مردمان چگونه باید باشد. تکالیفشان چیست و چها نباید بکنند اینها را در فلسفه می‌توان دریافت و شناخت اگر در جایی خروارها قانون وجود دارد که اجرا نمی‌شود یا اجرایش بجای گشایش در کار مردم آنان را به زحمت می‌اندازد بدینم که در وضع قوانین و مقررات بجای فهم کارها و چیزها و یافت مناسبترین راهها تکلیف و تحکم حاکم بوده است. در زمان ما که هر روز احتیاجهای بغیره پدید می‌آید تشخیص اینکه احتیاج اساسی کشور و مردم چیست و چه نیازهایی در درجات بعد فرار می‌گیرد از عهده تفکر فلسفی یا علم اجتماعی مستطهر به تفکر بر می‌آید. البته مراد این نیست که هر کس قدری درس فلسفه و علوم انسانی و اجتماعی خوانده است می‌توان قانونگذار باشد سخن اینست که چون فلسفه درک تواناییها و نیازها و آشنایی با زمان است نظم مناسب قانونی را می‌تواند طراحی کند و بگوید که چه باید و چه نباید کرد در جایی که بحثهای ایدئولوژیک شایع است فلسفه می‌تواند مدد کار خوبی لالقل در تشخیص مبادی و مبانی ایدئولوژیها باشد ولی در بحثهای رایج و شایع اثر و نفوذ فلسفه کمتر پیدا است فلسفه صرف یک رشته علمی دانشگاهی نیست بلکه تفکر جاری در رگهای حیات جمعی و سیاست و فرهنگ و ضامن رغبت به پژوهش و دانش است. ظاهراً فلسفه در این حوزه‌ها اثر چندان نداشته است.

*نام پنج عنوان کتابهایی را که در تمامی طول حیات علمی^۳تان بیشترین تأثیر را بر شما گذارده است،

بفرمایید. اگر جهت تأثیر را هم اضافه کنید، فایدهت ----- شود!

چنانکه می دانید همیشه اشخاص نمی دانند که از کجا تأثیر پذیرفته اند کتابخوانها هم شاید تحت تأثیر نوشته‌های باشند که به آن‌ها می‌آید ندارند آثار کتابی که اینها را به هیجان آورده است در یادشان مانده باشد و بپندارند که آن کتاب بهترین تأثیر را در ذهنشان داشته است من نمی دانم از گلستان و بوستان سعدی چه اثری پذیرفته‌ایم بخصوص که اینها را قطعه قطعه خوانده‌ایم نه یکباره اما کتابهایی که فکر می‌کنم در من اثر گذاشته است اینها نیکوملک سقراط، قصه‌های مغربه‌های سهروردی، هملت شکسپیر دکتر فاستوس کریستوفر مارلو و گوته و برادران کارمازوف داستایووسکی توجه بفرمایید که نمی‌گویم این پنج شش کتاب بیش از کتابهای دیگر در من اثر کرده است بلکه به اثر اینها آگاهی دارم و چه بسا که نوشته‌ای از یک فیلسوف مثلاً دکارت یا کانت خوانده باشم که اندیشه مرا دگرگون کرده باشد اما خود ملتفت نشده‌ام من سیری از سوسیالیسم و سوسیولوژیسم و از آنجابه ----- به فلسفه داشته‌ام نمی‌دانم این اتفاقها تحت تأثیر چه کسانی به چه گفته و گفتاری بوده است.

*رنگ مورد علاقه شما چیست؟ و شما را به یاد چه چیزی می‌اندازد؟

با اینکه مدام از امکان و توانایی می‌گویم گاهی نیز تمنای محال دارم و مثلاً می‌خواهم به رنگ کاری نداشته باشم و اهل بی‌رنگی باشم و فکر می‌کنم این تنها آرزوی من است که پیران هم می‌توانند داشته باشند یا اگر داشته باشند بر آنان عیب نیست زندگی عادی رنگها را در جای خود می‌بینیم رنگ گل با رنگ لباس یا رنگ دیوار یک حکم ندارد رنگی که در یک طرح فرش زیباست شاید برای صندلی اتومبیل مناسب نباشد یا رنگی که در لباس زنانه زیبا می‌نماید چه بسا که مناسب لباس مردان نیست نقاشان آنهم در حین نقاشی است که می‌دانند رنگ مناسب کدامست. اشخاص عادی مثل من هم رنگ را در شی‌رنگین یا در توصیفش می‌توانند انتخاب کنند.

* محبوبترین خصلت اخلاقی نزد شما چیست؟ و البته منفورترین آنها؟

پرسش ظاهراً آسان اما در حقیقت مشکل است زیرا همه صفات مردمان آشکار نیست ولی معمولاً از روی ظاهر در مورد اشخاص حکم می‌کنیم شما که درباره آرازل و تبهکاران نمی‌پرسید زیرا تکلیف آنان معلوم است مسلماً نظرتان به اوتاد و اسوه‌های اخلاق و فضیلت هم نیست همه مردمان گاهی دروغ می‌گویند و بهتر اینست که کمتر دروغ بگویند همه مردم اگر بگویم ربا کارند با ملاحظه و تعارف رفتار می‌کنند و حرف می‌زنند این ملاحظه و تعارف تا آنجا که مقتضای ادب است حسن بشمار می‌آید اگر از حد بگذرد و صورت چاپلوسی پیدا کند زشت و مضر است چنانکه گفتیم نمی‌خواهیم در مورد اشتباه‌ها بگویم و توقع داشته باشم که همه مردمان متصف به اعلی مرتبه فضائل باشند مردمان هیچ جامعه‌ای نباید به رذیلت خو کرده باشند بلکه فضیلت همه جا باید شریف و محترم باشد فضائل چهارگانه‌ای که یونانیان می‌گفتند و واجب و حرام و مکروه و مشروع که شریعت می‌گوید باید رعایت شود اما شاید هرگز هیچ جامعه‌ای را نتوان یافت که در آن رذیلت و حرام بکلی از میان رفته باشد مردم اگر از حق غافل نباشند و سخن حق را بپذیرند و در سخن گفتن ادب را رعایت کنند و در کردار و

عمل اهل اعتدال باشند و کبر و گزافه-گویی نداشته باشند مردم خوبی هستند در شرایط کنونی که دروغ و بهتان و ناسزاگویی امر عادی شده است رعایت تواضع و ادب و انصاف و مدارا جایی خاص پیدا می کند مع هذا خصلت-های پسندید در گروهها و طبقات و اصناف مردم متفاوت است دانشمندان باید به علم و صفت وفادار باشند اهل کسب و کار و کار بتوان باید درستکار باشند توقع از ورزشکاران و پهلوانان اینست که با جوانمردی زندگی کنند از اهل فلسفه و هنر که معمولاً صاحب اصولند توقع خاص نباید داشت شاعر و فیلسوف اگر اهل اخلاق و فضیلت باشند قدرشان بزرگتر می شود اما اگر کوه تفکر وجودشان را در هم شکسته و دچار پریشانی کرده باشند بر ایشان خرده نباید گرفت فان گوگ را فقط نقاش بدانیم و به نقاشیهایش نظر کنیم و کاری به زندگی خصوصیش نداشته باشیم. کسانی که زندگی خصوصی ندارند از اخلاقشان هم نباید پرسید بهرحال در روابط عادی اشخاص ادب و تواضع صفات خوبی است و بی ادبی و تکبر و بدزبانی زشت است. باز تذکر می دهم که اینجا بحث از فضائل نیست و نمی خواهیم بگویم که رأس و ریشه فضائل کدام است و آیا حکمت بر دیگر فضائل مقدم است یا عدالت را باید مقدم دانست.

* می-دانم از درس دادن - آنها در کلاس - خسته شده-اید. فارغ از شرایط جسمی و مزاجی آیا مدرسه و دانشگاه ما را بیمار و بی اثر نمی بینید؟ آیا خود را در قوام یا تحول دانشگاه-های کنونی دخیل می دانید؟

من مدرسه و دانشگاه را بیمار نمی دانم اما تدریس جدید دانشگاهها در کشور ما از ابتدا پژمرده بود-اند و اکنون نیز پژمرده و افسرده-اند این افسردگی را معمولاً به سیاست و دخالتهای سیاسی باز می گردانند نمی توان منکر شد که دخالت بی وجه اهل سیاست در کار علم و دانشگاه موجب افسردگی می شود اما همه افسردگی در سیاست نیست دانشگاه از ابتدا ریشه در زمین خود نداشتندو غایتش معلوم نبوده است المفاظ گاهی موجب اشتباه می شود عربها او اونیورسیتته را جامعه ترجمه کردند و نه مثلاً دارالمعلم و بنظر من کار خوبی کردند درست است که جامعه مفهوم رسایی نیست اما چیزی در ماهیت اونیورسیتته را می رساند اونیورسیتته جایی است که همه علوم در وحدتشان نظم زندگی را بهبود می بخشند و جهان را پیش می برند و این اثر طرح دکار است که علوم را در وحدتش می دید و آن را در خدمت انسان می دانست البته دانشگاه تقریباً دو قرن پس از کانت به وجود آمد اما این دو قرن دوران آماده گری بود در مدارس قدیم صاحبانظران و فیلسوفان و دانشمندان و فقیهان و ادیبان علم و فلسفه و دین و ادب را می-آموختند اما این دانشها عهده دار کارسازی امور زندگی نبودند و به این جهت وظیفه مدرسه تعلیم بود البته در زمانی که استادان بزرگ بودند تحقیق هم می کردند و حاصل آن را چه بسا که به متعلمان هم می آموختند اما دانشگاه در آغاز جایگاه پژوهش بود زیرا علم جدید پژوهش است ما که دانشگاه و قبل از آن دارالفنون تأسیس کردیم همان تلقی قدیم را داشتیم یعنی می خواستیم جایی داشته باشیم که علم رسمی زمان را در اینجا بیاموزیم چنانکه دانشگاه تهران تا سالهای دهه سی تقریباً هیچ سروکاری با پژوهش نداشت حتی در دانشکده پزشکی در سخن پاتولوژی که مثلاً کشت میکروبها را آزمایش می کردند مثل آزمایشگاههای پاتولوژی کنونی یک وظیفه رسمی و شغلی را انجام می دادند مقصود این نیست که استادان دانشکده پزشکی ما پزشکان ممتاز نبودند و دانشجویان و پزشکان ممتاز نپروردند چیزی که اکنون آن را انکار نمی توان کرد پیشرفت بسیار سریع علم و پژوهش و کار پزشکی است و شاید بیشترین و بهترین و کارسازترین پژوهشهای ما هم در دانشکده های پزشکی صورت می گیرد مع هذا دانشگاه افسرده است . افسردگی آدمیان از آنست که آینده در نظرشان تاریک می نماید یک سازمان هم اگر آینده-ای پیش رو نداشته باشد پژمرده و افسرده می شود این ---- اشخاص نمی توانند علاج کنند اشخاص در بهترین صورت می توانند کار خود را بدرستی انجام دهند اینکه اثر کارشان چه می شود به آسانی قابل ارزیابی نیست من از سالها پیش درباره علم و پژوهش و پیشرفت آن مقالاتی نوشته ام و احساس می کنم که گرچه در ابتدا نظرم بدرستی درک نشد کم کم همه

و حتی کسانی که غایت خلقت آدمی را رسیدن به ---- چاپ مقاله ISI می دانستند شاید کم کم پذیرفتند که پژوهش را با سودای چاپ مقاله و شمارش آن نباید اشتباه کنند و اگر هم پذیرفتند سکوت کردند و حماسه ISI اگر به پایان نرسید قدری رنگ باخت. اگر کار من اثری در دانشگاه داشته است باید از طریق مقالاتم درباب علم و پژوهش و فلسفه ---- باشد فرهنگستان علوم هم بی اثر نبوده است در اولین جلسات فرهنگستان علوم که در اطاق وزیر علوم تشکیل شد پیشنهاد کردم که هر یک از اعضا گزارشی در وضع علم تخصصی خود در جلسات مجمع فرهنگستان بدهند در ابتدا این پیشنهاد با حسن قبول تلقی شد شاید برای دانشمندان ما بحث در مسائل علم آسانتر از گزارش از وضع علم باشد زیرا برای اینکار باید از علم خود بیرون روند و از بیرون به آن نظر کنند. من چون کارم فلسفه است این را مشکل نمی دانم اما برای دانشمندان که در خانه علم خود مقیمند و عزت فلسفه را احساس نکرده اند و کمتر در می یابند بیرون آمدن از خانه و وصف آن برایشان قدری دشوار است به این جهت پیشنهاد من تغییر صورت و قرار شد در گروههای فرهنگستان هر گروه درباره وضعیت علم خود پژوهش کند و این کار به تفاریق انجام شد و گرچه پژوهش مهمی از آن بیرون نیامد مسئله وضع علم و جایگاه آن بیشتر مطرح شد بهرحال اکنون مسئله علم و پژوهش در زمره مسائل مهم کشور قرار گرفته است و امید می رود که دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی مخصوصاً به آن توجه کنند. نکته آخر اینکه ما هنوز در دانشگاهها برای درسهای دکتری سه فصل می نویسیم دانشگاهی که استادانش باید بر وفق سه فصل درس بدهند. اگر دبستان و دبیرستان نباشد بی اثر هست ----- و مایه تأسف اینست که این مقام را درک نمی کنیم.

* در میان شاگردان بی شمارتان کدامیک را تربیت شده واقعی خود می دانید؟ آیا دغدغه استمرار سنت فکری مهمی که شما موسس یا احیاگر آن بوده اید را دارید؟

در جوانی مقاله ای از یک مجله فرانسه ترجمه کردم که در آن معلمان را به دو گروه تقسیم کرده بود. معلمانی که به شاگردان خود اطلاعات و معلومات می آموزند و معلمانی که در فکر و روح شاگردان اثر می گذارند در کشور ما کتاب مطلوب و استاد خوب و آموزگاران اطلاعات و معلوماتند کتابی که پرسش در آن زیاد باشد و ما را ب فکر بخواند خسته کننده و ملال آور است و شاید کسانی آن را توهین به خود تلقی کنند وقتی من کتاب کوچک «شاعران در زمانه عبرت» را نوشتم (در جدالهای سالمهای دهه شصت ---- این تنها نوشته من است که مورد بحث و نقد و رد قرار گرفته است) یکی از دانشمندان با فرهنگ (که امیدوارم زنده باشد و وجودش همچنان دوام یابد) نوشت که این کتاب نیست بلکه مجموعه ای از نوشته هاست. یک استادیار جوان علوم سیاسی که امیدوارم در فلسفه سیاسی ما منشاء اثر باشد و نمی دانم چه شد که از کشور رفت همین معنی را در مقاله ای که در مجله نگین منتشر کرد نوشت. او هم معترض بود که اینهمه سوال و پرسش برای چیست. شاید هیچکس از پرسش زیادی خویش نیاید ما هم مستثنی نیستیم و البته قومی که از تفکر دورند بیشتر از پرسش می هراسند ولی این پرسشها کاملاً بی اثر نبوده است هرچند که این تأثیر کمتر از طریق تدریس بوده و موجود آن را بیشتر نوشته ها می دانم من از جوانی به تعلیم و تربیت و برنامه درسی و مدرسه علاقه داشته ام و کتابهای درسی را نقد کرده ام یکار یک کتاب جغرافیای منحصر را که یک ادیب بزرگ نوشته بود و نمی دانم چرا آن را کتاب درسی کلاس پنجم ایشان کرده بودند نقد و تعلیم محاسن کتاب را نادیده نمی توان گرفت اما با همه حسن ها مناسب درس ایشان نیست وزیر وقت فرهنگ آن زمان که یادداشت را خوانده و کتاب دیده بود دستور داده بود که کتاب دیگری بجای آن تدریس شود اما نوشته های من در این زمان اثری ندارد حتی دانشجویانی که به من لطف دارند و موضوع رساله دکتریشان را با مشورت من بر می گزینند وقتی رساله را می نویسند به ندرت نوشته ای از نوشته های مرا در زمره مراجع و منابع پژوهش خود ذکر می کنند اینکه چیزی نیست در حدود پانزده سال پیش دو کتاب مهم مرجع درباب مجلات و مقالات چاپ شد در مجلات میسر بود هر دو کتاب را دو کتابدار و کتابشناس نامدار ایران یعنی خانم پوران سلطانی و

ایرج افشار فرام کرده بودند در کتاب مجلات ایران که حتی نام مجلاتی که فقط یک شماره آن، آنهم در شهری دور افتاده منتشر شده بود، آمده بود حرفی از مجله نامه فرهنگ که پانزده سال بطور مرتب منتشر شده بود در فهرست و مقالات آقای ایرج افشار هم نذری از مقالات آن مجله نشده بود برای تدارک این نقص به ناشران هر دو کتاب نامه نویستم ولی چون در ایران رسم نیست که به نامه کسی پاسخ داده شود تبعیض قائل شدند و برای رعایت عدالت به نامه رئیس فرهنگستان علوم و استاد هفتاد ساله دانشگاه تهران هم وقعی ننهادند چند سال پیش یکی از همکاران دانشگاهی کتابی نوشت که پیش از آن تنها من در موضوع آن کتاب نوشته بودم ایشان هم مقالات پراکنده اینجا و آنجا را دیده بودند اما نام کتاب من که خود ایشان تقدیم کرده بودند در فهرست منابع و مراجعشان نبود و اصلاً آن نذری نکرده بودند. پس اگر بگویم نوشته و گفته من دیده و شنیده نمی شود نباید مرا پرتوقع دانست البته قبول دارم که ما کگم کتاب می خوانیم و بسیار کتابها منتشر می شود که اهل سواد و کتاب هم ممکن است از آنها باخبر نشوند. کلاسهای درس من همیشه یکسان نبوده است. نه من هر سال و هر نیمسال با شوق و رغبت تمام درس داده ام و نه دانشجویان کلاس همیشه به سخن من یکسان توجه می کرده اند. در یکی از بهترین کلاسهایم که پنج دانشجو (چهار زن و یک مرد) داشت هر چهار دانشجوی زن به سخنانم توجه می کردند و خیال می کنم که یکی از بهترین درسهای عمرم را در آن کلاس (کلاس درس فلسفه انگلیستانس) داده باشم بخصوص درسی که در مورد شعر و فلسفه انگلیستانس به استناد به رباعیهای اباطاهر عریانی دادم در همان کلاس سه دانشجو رساله شان را در مسائلی نوشتند که مورد علاقه و توجه من بود. هیچیک از آنها به نوشته های من مراجعه نکرده بودند و نامی از کتابهای من در فهرست منابع و مراجعشان نبود من اینها را غیر عادی می دانم خواهش می کنم اگر این امور را عادی و طبیعی می دانید به من تذکر دهید. بهرحال من در حدی نیستم که کسی از دانشمندان و از باب نظر را تربیت شده خود بدانم فکر تازه ای هم نداشته ام من فقط دعوت به فکر کردن کرده ام و گاهی نیز از موانع تفکر گفته ام اینها اگر اثری هم داشته باشد تأثیر در نحوه تفکر نیست بلکه در آماده گری است.

* آیا حوزه های سنتی ما در قیاس با دانشگاه ها موفق تر نبوده اند؟ و آیا می توان گفت حوزه ها در وصول به اهدافشان بسیار کامیاب تر از دانشگاه ها بوده اند؟ آیا عصر ظهور استادان بزرگ فلسفه به پایان رسیده است؟

حوزه های علمیه به صورتی که اکنون هست اگر عمرش چندان طولانی نباشد به پشتوانه تحقیق و آموزش هزار و چندصد ساله دارد حوزه علمیه حوزه علوم اسلامی شیعی است علمای دین و استادان حوزه ها هم پشتوانه علمی دارند و هم به شرف ذاتی علم خود و لزوم آموزش و تحقیق در آن اعتقاد دارند بنابراین اگر در این حوزه ها بزرگانی در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و عرفان و فلسفه پرورش یافتند بنابراین طبیعی بود دانشگاه ریشه در خلک و آب ما نداشت و تا سالهای اخیر نتوانست ثمر خوب بدهد در سالهای اخیر دانشگاه به پژوهش و نوشتن و انتشار مقاله اعتنا نکرده است ولی باید صبر کرد و دید که این توجه در سالهای آینده چه نتیجه ای می دهد من وضع کنونی حوزه را نمی دانم ولی در سالهای اخیر اثر مهم تحقیقی کم دیده ام و اگر آثاری هم بوده است کار شیوخ حوزه بوده است جوانان حوزه متجدد و متجدد ماب شده اند گویی در وحدت حوزه و دانشگاه دانشگاہیان از بسیاری جهات بهم شبیه شده اند در این شرایط امید ندارم که اثر مهمی در فلسفه نوشته شود. فلسفه با توجه به آنچه تجدد در جهان پراکنده منتشر شده است ---- نمی گیرد چنانکه دانشگاہیان هم بصرف اینکه فلسفه غربی بخوانند در پی خبری از فلسفه دوره اسلامی بجایی نمی رسند اصلاً این بی خبری نشانه توقف است.

* اگر در کسوت طلبگی باقی می ماندید، چه می شد؟ لطفاً این پرسش را جدی بگیرید؟

اگر طلبه مانده بودم به احتمال قوی فلسفه می خواندم سیاسی هم می شدم و چون احتیاط ندارم شاید خود را بخطر می انداختم ولی اگر شما نپرسیده بودید هرگز به این سؤال فکر نمی کردم زیرا رفتم به حوزه یک امر اتفاقی بود و چون می خواستم فلسفه جدید بخوانم می بایست از حوزه بیرون بیایم زیرا بفرض اینکه می خواستم فلسفه را خود بخوانم خواندن کتابهای غیر حوزوی و بخصوص خارجی در حوزه چندان مناسب نبود و ---- آن را خوش نمی داشتند . من ----- از حوزه بیرون آمدم اما بسیار متأسفم که درس خود را بجایی نرساندم کاش یکی دو سال دیگر مانده بودم و سطح را تمام می کردم، ولی نشد.

* در خصوص علامه طباطبایی (ره) بسیار گفته و نوشته شده است. با توجه به آنچه از علامه دیده اید و خوانده اید، وجه متفاوت دیگری از ایشان سراغ دارید که بیان فرمایید؟

من جز یکی دوبار که در مجلس درس حضرت استاد علامه حاضر شده ام و چند دفعه ای که در راه خانه با ایشان صحبت کرده ام توفیق ملازمت ایشان را نداشته ام البته بعضی آثارشان را مطالعه کرده ام ایشان مفسر بزرگ و فیلسوف صاحب نظر بودند. بدیعترین نظر ایشان راجع به ادراکات اعتباری است که من در جوانی مقاله ای در باره آن نوشته ام که در مجموعه مقالات «وضع کنونی تفکر در ایران» هم چاپ شده است چنانکه در آنجا گفته ام طباطبایی همه مسائل علم عملی متقدمان و مسائلی از علوم حوزوی را علم اعتباری دانسته اند من در مقاله خود پرسیده بودم آیا با وضعی که ایشان از ادراک اعتباری کرده اند تمام علم جدید از سنخ آن ادراک اعتباری نیست فکر می کنم ایشان نوشته مرا دیده باشند شاید حتی کسانی که درباره ادراکات اعتباری کتاب و مقاله نوشته اند آن را ندیده باشند و حق هم دارد مقاله کسی که پرسش های ---- می کند خواندنی نیست آقای طباطبایی علاوه بر دانش و معرفت وسیع و عمیقی که داشت مرد خدا و آزاد از تعلقات دنیوی بود و اعتبارات این جهان را چندان به چیزی نمی گرفت. او مثال یک عالم و محقق و صاحب نظر اسلامی بود.